

شعر و سبک

باشد . شناخت هوشمندانه لئو اشتیتر از ویژگی‌های روانی نویسنده که در پیچ و خم‌های سبکی او وجود دارد ، ارزش زیبایی‌شناسانه این آثار را ثابت نمی‌کند و نمی‌تواند هم بکند . برعکس شخص چنین احساس می‌کند که لئو اشتیتر غالباً در ارزش ناپایدار نویسندگانی چون شارل - لوی - فیلیپ با ژول رومن مبالغه کرده است زیرا توانسته چنین روابطی را بین ذهن و کلام در آثار آنها برقرار کند . همچنین رومن یا کوبسن در ارزش شعرهایی مبالغه می‌کند که الگوی صوتی یا سازمان دستوری آنها به تجزیه و تحلیل درمی‌آیند یا تجربه‌های در زبان به حساب می‌آیند . و نتیجه این شده است که چشم‌انداز بسیاری از شعرهای امروزی از شکل افتاده است در واقع ذوق خاصی در شعری که با زبان بازی می‌کند به عنوان سنتی عظیم ستوده شده است . چه بسا که فوتوریسم را بر سبولیسم برتری داده‌اند .

باید منتقد ادبی باشیم تا کارکرد سبک را در درون کلیتی بینیم که به ناگزیر به ارزش‌های فراتر از زبان و فراتر از سبک چشم دوخته است یعنی به هماهنگی و انسجام اثر هنری ، به روابط آن با واقعیت و به بصیرت آن در معنی زندگی و بنا بر این به مفهوم اجتماعی و بطور کلی انسانی آن . بدین قرار نمی‌توانیم معنایی که گوته برای سبک قائل شده است نادیده بگیریم . گوته در رساله‌ای که پس از بازگشت از ایتالیا نوشت می‌گوید « تقلید پائین‌ترین مراتب هنر است » . « شیوه »^۶ وقتی مطرح می‌شود که هنرمند قصد بیان مافی‌الضمیر خود را داشته باشد ، سبک برتر است از تقلید عینی و شیوه ذهنی و تا آنجا که می‌توانیم آنرا در شکل مرئی و محسوسی بینیم بر عمیق‌ترین شالوده‌های دانش یا بر ماهیت اشیاء قرار گرفته است . سبک بدین معنا با هنر عظیم یکی است و مفهوم می‌است انتقادی و محکی از برای ارزیابی .

شعر از پیشرفت تمدن مادی چندان طرفی
 نبسته است. رشد شهرهای بزرگ پیوند صمیمانه
 انسان را با طبیعت گسسته است، پیوندی که در
 گذشته برای شعر مضمونهای بیشمار فراهم می‌آورد؛
 گسترش آموزش و پرورش یکسان همیشه به
 اصالت و استقلال که برای کار خلاقه لازم است میدان
 نمی‌دهد؛ فشار متر اکم جمعیت رفتارهایی قراردادی
 را پرورش می‌دهد که خصم سیلان آزاد غریزه
 متخیل اند، تخصصی شدن زندگی روشنگرانه نه
 تنها میل به سرودن شعر بلکه استعداد التذاذ از آن
 را هم کاهش می‌دهد. شواهد بسیار نشان می‌دهد که
 شعر در اروپای غربی و ایالات متحد آمریکا، در
 مقایسه با کشورهای چون ایران یا چین یا هند،
 که تمدن مادی‌شان از پیشرفت کمتری برخوردار
 است اما قریحه‌ای سنتی را برای درک زیبایی کلمات
 حفظ کرده‌اند، رواج بسیار کمتری دارد. در
 جوامعی که شرایط هنوز بسیار ابتدائی و زندگی
 واقعاً دشوار است، شعر شاید تنها وسیله گذران
 فراغت و تسلی اقوامی چون تاتارهای آسیا، یا
 ارمنی‌ها، یا ایتوهای ژاپن باشد، در میان همه
 آنها شعر در واقع هنری ملی است که با مهارت
 تام بدان می‌پردازند و همه از آن لذت می‌برند.
 در مقایسه با چنین جوامعی، جهان ماشینی و شهری
 ما در نحوه تلقی خود از هنری که در گذشته
 شکوه و جلال بسیار داشته اما دیر نیست که به
 مشغله پنهانی محافل و گروه‌هایی خاص بدل گردد،
 واقعاً ضعیف و متزلزل است.

وضع شاید از این هم بدتر باشد. برخی از
 پیامبران نامدار دوران ما زمانی را بشارت می‌دهند
 که شعر به سبب کمبود خواستار تقریباً از میان
 رفته باشد، یا دست بالا مانند شطرنج به وسیله
 تفریح متخصصان یا چون اخترشناسی به خرافه‌ای
 عتیق بدل شده باشد، فرض بر اینست که روحیه
 علمی و تحلیلی، که این همه اندیشه‌های نو به ما

ارائه می‌کند، جانشین روحیه قدیمی شاعرانه
 و مخیله خواهد شد، روحیه‌ای که در پی ایجاد
 ترکیبی از تجربه است و می‌خواهد هر موقعیتی را
 به عنوان یک کل انضمامی عرضه کند. این هشدارهای
 غمبار را تاریخ معاصر شعر تاحدی تأیید می‌کند. شعر
 در کوشش خود در جهت صمیمی شدن و دشوار شدن
 هر چه بیشتر، برخی از خواستاران خود را پراکنده
 و هنوز قشر مخاطب تازه‌ای تربیت نکرده است ناجای
 آنان را بگیرند. شعر می‌خواهد حرکت‌های ظریف‌تر
 و گریزنده‌تر ذهنی را القا کند و در این راه از مضامین
 گسترده‌تری که در گذشته غالباً بدان نیرو می‌بخشید
 می‌برهیزد و برجسته‌هایی از تجربه تکیده می‌کند که گاه
 آتقدر ویراننده که به غیر از شاعران فقط تعداد اندکی
 آنها را تماماً درمی‌یابند. شعر با ترک بخش عمده‌ای
 از قلمرو کهن خود و تفویض آن به علم یا تاریخ
 یا الهیات، خود را حتی برای آنان که آرزو دارند
 از آن لذت برند دور از دسترس می‌سازد.

این تضاد شعر در خور توجهی جدی است.
 دست کم می‌توانیم دریغ‌گویی هنری باشیم که
 قریه‌های پیشمار به مردم پیشمار لذت بخشیده و
 اکنون بخش اعظم نیروی خود را از کف داده‌است
 و جانشینی لایق نمی‌یابد؛ زیرا اندکند آنان که
 مدعی باشند رفاه یا نمایشنامه یا سینما بتوانند کار
 شعر را بکنند، یا به نحوی جای آن را بگیرند.
 شعر اگر واقعاً در حال زوال باشد، حق داریم
 افسوس خوریم که لذتی عظیم از ما گرفته می‌شود
 و هنر زندگی هم همپای آن به افلاس می‌گراید.
 اما البته خسران از این هم عظیم‌تر خواهد بود.
 شعر از سرچشمه لذت، حتی از منبع حظ هنری به
 والا ترین و پاک‌ترین مفهوم آن خیلی بالاتر است،
 شعر عنصری ضرور در تمدن است و برای نگاهداری
 و روح بخشیدن به آن کارها می‌کند. از آنجا که
 هر تمدنی، که شایسته نام تمدن باشد، چیزی خیلی
 بیشتر از کاربرد فنی کشفیات علمی است و تا

زمانی که زندگی معنوی ما را غنی تر نکرده ارزش
و اهمیتی ندارد ، از دست نهادن شعر یا حتی کاستن
از نفوذ آن خطرناک است . جهانی بدون شعر کاملاً
متصور است ، اما ارزش زیستن ندارد . این جهان
نه تنها غمبار و سترون ، بلکه فاقد آن کیفیات
ارزشمند هم هست که همیشه به شعر نسبت نمی دهیم
لیکن شعر کشف می کند ، زنده نگاه می دارد ، و
آنها را برای سرشاری و گوناگونی زندگی عناصری
ضرور می سازد .

حیات شعر به سنت بسته است . نه تنها آگاهی
بر طبیعت خود و کارکرد خود بلکه بخش اعظم
صناعت و ظاهر خود را از گذشته می گیرد . در این
رهگذر نه تنها اکتشافات بزرگی را که در عالم
روح شده زنده نگاه می دارد بلکه به کشفیاتی از
همان دست برای دوران خود دست می زند . سنت
شعر مانند سنت سلوک زنده و سازگاری پذیر است .
با ایزاری آزموده با مسائل تازه روبرو می شود و
از آنها نتایج تازه می گیرد . هر چند هرگز
نمی تواند دقیقاً آنچه را که در گذشته انجام شده
تکرار کند ، زیرا در شعر ، چون در همه هنرها ،
نفس تکرار محکوم به بی ثمری و مرگ است .
می تواند به شیوه ای نو همان کاری را بکند که
اغلب انجام شده است ، و پیروزی آن در پی خود
تازه و بیش تازه ای نهفته که با آن در زمینه ای
معین و شناخته شده به تک تک رویدادهای
سنت شعر ، مانند همه سنتهای واقعی ، از
مورد نظر ، چیزی با اهمیت را برمی گیرند و آن را
برای آیندگان حفظ می کنند ، و هرگاه فرصت
یابد همچنان به گزینشی مشابه ادامه می دهد . لیکن
سنتها دستگاههایی زنده و ظرفیتند ، و اگر با
خشونت بیش از حد یا آنها رفتار شود دیگر وظیفه
اصلی خود را انجام نمی دهند . از این رو شعر اگر
با سرسختی از گذشته بگسلد و با روحیه ای افراطی
و بی پروا به تجربه دست زند ، بی شک به خود

زبان زده است . خودداری از این فکر که چیزی
این چنین در زمان ما روی داده به راستی دشوار
است ، چیزی که بی شک از لحاظ استعداد غنی بوده
اما شعر مطلوب یا شایسته شرایط دوران ما را کاملاً
به وجود نیاورده است . این احتمال به کنار ،
آنچه حقیقت دارد اینست که حیات شعر به سنت
بستگی دارد و این سنت علاوه بر شعر برای هر
چیزی که بتوان آن را بحق تمدن خواند اهمیت
دارد .

یکی از ادعاهای عمده شعر در عتام تأثیری
تمدن ساز اینست که اکتشافاتی را که انسان درباره
خود و شرایط خود کرده است ؛ اکتشافاتی در مورد
امکانات و اهمیت رویدادهایی که باینشی غیبگویانه
و هیجانی پرحادث دیده شده اند ، در قالبی ماندگار
و اغواگر عرضه می کند . شاعرانی که آثارشان از
فرسایش زمان در امان می ماند چیزی چنان بر اهمیت
را بیان می کنند که جزئی از وجود ما می شود ،
حتی اگر قرنهای بسیار میان ما و شعر فاصله
ابدیاخته باشد . در چنین فراگردی البته اتلاف
بسیار است . به ازاء هر شعری که دوام می یابد ،
هزاران هزار شعر از میان می روند ، و حتی در کار
شاعران بزرگ شاید بسیاری از آنچه به یاد می ماند
به یمن همیشگیان خوبی است که دارند . این
فراگرد علاوه بر آنکه ضعف و قدرت شاعران را در
بیان بایسته چیزی شایسته می نمایاند ، تعیین کننده
ارزش نهائی دستاورد آنان نیز هست . چون زمان
و نسلهای متوالی آن را محک می زنند و می آزمایند ،
کار گزینش ادامه می یابد تا فقط آنچه عاری از
نقص باقی بماند ، لیکن این را ارزشی بیحد و حصر
است و بخشی اصلی از تاریخ زنده را می سازد .

با یک نظر بر برخی از آثار بزرگ می توان
دریافت که شعر چگونه تجربه ای را برمی گرداند
و حفظ می کند ، در این آثار شاعر به آنچه در عالم
واقع یا در عالم افسانه و ایمان بیش از هر چیزی

بر او اثر گذاشته و نکانش داده است زندگی می‌بخشد و به آن چنان حاذبه‌ای می‌دهد که برای محیط روزمره اوست و به جهانی تقریباً بی‌زمان می‌رسد. فی‌المثل، ایلید، آخرین سخن درباره جهان قهرمانی یونان باستان است. تصور قهرمانی، یعنی این فکر که عمر باید وقف نمایش دلاوری و کسب افتخار شود، موضوع اصلی و زمینه‌ساز آن را تشکیل می‌دهد. آشیل قهرمانی است تقریباً بی‌همانند، زیگورث^۱ شاید در دلیری همیای او باشد اما در مردمی از او فروتر است؛ رولاند^۲ شاید به همان اندازه تراژیک باشد اما مسلماً این چنین ملموس نیست. در آشیل شیوه قهرمانی زندگی با همه مفاهیم آن، ذاتاً عمل و شعور شخصیت‌ها، رفتارهای پرشکوه و پایان دردناک محتوم عرضه شده است. وقتی هومر ایلید را تصنیف کرد هیچ شعر دیگری نمی‌توانست در چنین ضمنی امید برابری با آن را داشته باشد. این نقطه اوج جامعه قهرمانی یونان است و می‌بایست هنگامی تصنیف شود که آن جامعه به چیز دیگری بدل می‌گشت. اما درست به همین دلیل، این اثر نماینده آن چیزهایی است که در چنین جهانی بیشترین اهمیت را داشت، و تناقض‌نمایی شگفت‌آور بر اینجاست که با وجود آنکه اعصار قهرمانی علوم اجتماعی سرگذشتهایم، جهان هومر هنوز برایمان کاملاً واقعیت دارد، نه تنها به این مفهوم که وضوح و حضور دارد بلکه بدان مفهوم که نسبت به قهرمانانش به ما همان احساسی را می‌دهد که احتمالاً نسبت به دوستان و آشنایان خود داریم. تنها با این تفاوت که احساس ما نسبت به آنان واضح‌تر و مشخص‌تر از احساسمان نسبت به مردمان معمولی است. هنر شعر گزینش خود را نه تنها از داستان که از طبیعت پیچیده بشری کرده و آنچه را که پرهیجان‌ترین و تکان‌دهنده‌ترین می‌داند در آن یافته است. هومر درست به این دلیل که

به جهانی که برای ما ناشناخته است می‌پردازد به‌عبارتی چیزی می‌دهد که ارزشی برای آن تصور نیست، و با این همه، چون آن را عرضه می‌کند، آن را سخت صمیمی و آشنا می‌بایم.

آنچه هومر برای یونان قهرمانی کرد، دانه به شیوه ممتاز خود برای قرون وسطی انجام داد. در کمندی الهی علاوه بر علم، فلسفه، الهیات و نقد ادبی زمان خود، داوری شدیداً فردی خود را نسبت به انسانها و اشیاء بیان کرد. تمام تاریخ را آنچنان که از طریق کتاب مقدس، تاریخ‌نویسان رومی و وقایع‌نویسان آشنا می‌شناخت بررسی کرد، دستاوردهای آن را با ذهن نقاد و قوه تشخیص خویش به داوری کشید و به نیروی بینش شاعرانه خود به آنها جان داد، و نتیجه آن شد که با وجود منابع عظیم دانشی که در اختیار داریم، به دشواری می‌توانیم قهرمانان را به شیوه‌ای سواى آنچه که در دانه دیده‌است ببینیم. دانه تصویرهایی نهائی از مردانی چون فاریناتا^۳ یا پیترو دل وینیه^۴ به دست داده، و علاوه بر آن با هنر خویش تصویری منسجم از زندگی عرضه کرده است که مردم این زمان هم آن را مربوط می‌یابند. حتی اگر مفروضات اصلی او را نپذیریم، باز احساس می‌کنیم که نقطه نظر او جاش ارزش مطلق است، و اگر آن را خوب جذب کنیم زندگی را بهتر از آن که هم اکنون در می‌یابیم می‌فهمیم و بر چیزهایی آگاه می‌شویم که عادتاً از آنها غفلت می‌کنیم. البته کمندی الهی اثر نافع‌های تقریباً بی‌همانند، اما بخشی از قدرت خود را از جهانی می‌گیرد که دانه در آن زندگی می‌کرد و آن را با ادراک ژرف خویش چنان به محک

- 1 - Sigurth.
- 2 - Roland.
- 3 - Farinata.
- 4 - Pietro delle Vigne.

کشید که چیزهای پراهمیت آن هنوز برای ما زنده و علموستند .

اگر شعر با تحویل پراهمیت‌ترین اکتشافات خود به نسلهای بعدی تداوم تمدن را حفظ می‌کند، به همین طریق با توجه به مسیر گرایشهایی که هنوز مجهول و عموماً نامشخص‌اند و دستاوردهای احتمالی آنها به آینده شکل می‌دهد . سخنی به گراف نگفته‌ایم اگر ادعا کنیم که همچنان که هومر از آشیل مظهري برای شهادت قهرمانی ساخت ، در قالب هکتور قهرمان شهر خودمختار را آفرید که در آن زمان هنوز عملاً پدیدنیامده بود ، اما از آن پس قرن‌ها محنت یونانی را زیر سلطه داشت . اگر داتنه توجه بسیار به خصوصیات تک‌تک شهرهای ایتالیا داشت ، تصویری هم از ایتالیای متحد در سر می‌پرورد که پس از او قرن‌ها بر تحیل مردم حاکم بود تا سرانجام عملاً تحقق یافت . برخی شاعران از این هم بیشتر می‌روند . با چشم دل دور دست را می‌کاوند و صورت‌هایی را می‌بینند که حتی خود آنان شاید به درستی درک نکنند و ارج نهند ، اما به واسطه معرفي ایشان به مرور زمان به وجود بیایند . ویرژیل اگر چه از بدایت رم سخن می‌گفت چشم به آینده‌ای مشحون از نظم و صلح دوخته بود ، که در واقع به مدت دو قرن بر جهان رومی حاکم بود ، و فراسوی آن ، با قاطعیت کمتر و صمیمیت بیشتر ، تردیدها و هیولاهایی را در مورد موقع انسان در عالم می‌دید که بعدها مایهٔ دردسر مارکوس وریوس^۵ شد و در پیروزی کلیسای مسیحی بسیار مؤثر بود . به این مفهوم شعر در واقع نوعی پیامبری است . اما پیشگویی آن در مورد حوادث نیست ، بلکه دربارهٔ حرکت‌های روح است ؛ ظهور آتی نیروهای ناشناختهٔ اراده و هوش ، تکانه‌های دل که بافت زندگی بشری را تغییر خواهد داد و دورنماهای گسترده‌ای از تخیل و علائق خواهد گشود .

این قدرت حفظ گذشته و پیش‌بینی آینده به مقدار زیاد به شکسپیر تعلق داشت و این اعتقاد ساده و از اعتبار نیفتاده را توجیه می‌کرد که در قلمرو دانش آنچه به داشتن می‌ارزید او داشت . از یکسو می‌بینیم که ظهورش مصادف با پایان دورانی عظیم بود ، دورانی که همهٔ سرشاری و حیات معنوی‌اش را اوعرضه کرد . شکسپیر در واقع شاعر رنسانس انگلستان است ، که خود از بسیاری جهات اوج قرون وسطای انگلستان بود . درست همانطور که در نمایشنامه‌های تاریخی ، تاریخ انگلستان را از ریچارد دوم تا هنری ششم ارائه می‌داد ، در اندیشهٔ خویش دامنهٔ وسیعی از تفکرات را در بر می‌گرفت ، که از یکسو به افسانه‌های بی‌زمان ملتش پهلو می‌زد و از سوی دیگر به تأملات خطیر زمان خودش می‌رسید . بیشترین مضمون را برای نمایشنامه‌های شکسپیر تودهٔ تراکمی تأمین می‌کرد که او با روشن‌بینی جدا می‌ساخت و مشخص می‌کرد ، اما در عین حال بسیاری سرتخ‌های ناپیدا را در وجود خود و آشنایانش دنبال می‌کرد تا مضمون‌هایی را پرورش دهد که برای دنیای او تازه بودند و هنوز هم تازگیشان را از دست نداده‌اند ، اگر چه واقعاً بر مسیر تاریخ اثر گذاشته و انواع جدیدی از انسان آفریده‌اند . فی‌المثل ، هاملت شاید حاوی بسیاری چیزها باشد که شکسپیر در خود می‌شناخت ، اما بسیاری از مردم نسلهای بعدی به یاری آن توانستند خود را با وضوح بیشتر ببینند و بیماریهای خود را تشخیص دهند . اگر شکسپیر نبود شاید مقدار زیادی از ادبیات فرانسوی و روسی قرن نوزدهم به وجود نمی‌آمد ، و در واقع خود نوع هاملت در شناخت و درک ما از همنوعانمان تثبیت شده است . اما بینش پیامبرانهٔ شکسپیر البته سخت

عظیم تر از آنست که گریش قهرمانی واحد بتواند نشان دهنده آن باشد. از طریق او، خیلی بیشتر از هر کس دیگری، بی آنکه خود آگاه باشیم، به فلسفهای انسانی که عینای فکری ماست، شکل داده ایم، فلسفهای که تنها بررسی راستین از ارزش انسانی را فقط از طریق تجربه انسان در مواجهه با مسائلش میسر می‌داند.

آنچه این چهره‌های بزرگ با توفیق بسیار و در سطحی گسترده کرده‌اند، هر شاعر قابل‌ذکری کم و بیش انجام داده است. هر شعری که بتواند اثری هنری، واقعاً فردی و در نوع خود یگانه باشد چیزی را حفظ می‌کند که به حفظ کردن می‌ارزد و آن را بر میراث مشترک انسان می‌افزاید. شعر با هنر زندگی سروکار دارد و به یاری آن می‌توان سرشارتر و غنی‌تر زیست. شعر بادستاوردهایش در هنرسل بطور مداوم وجدان محیث ما را گسترش می‌دهد و از این راه به کل بینش ما وسعت می‌بخشد. شعر شاید به طور اخص به «درست» و «فادرسنت» نظر نداشته باشد، اما به کل جهان ارزشها می‌پردازد و آن‌ها را در تجربه انسانی کشف می‌کند. یک سنت شاعرانه از عادت برای شعر گفتن، از سنتی بگشود از اندیشه‌ها و احساس‌های انسانها، حتی از آگاهی روشن و متمرکزی بر کل صحنه زندگی و علوم انسان خیلی بیشتر است؛ شعر نیرویی زنده و خلاق است که به دید ما وسعت می‌بخشد، حساسیت‌های ما را تشدید می‌کند، و پادرم شکستن محدودیت‌های معمول اندیشه و احساس ما، چون پادزهری قوی تخصصی شدن و بخش‌بخش شدن که زندگی از زمان یافته چنان بدان مبتلاست مقابله می‌کند. چنین سنتی معمولاً در محدوده زبانی واحد عمل می‌کند، زیرا هر شاعر هنر خویش را از نانی که در کاربرد زبان بر او مقدم بوده‌اند می‌آموزد. این بدان معنی است که شعر او معمولاً یک کشور یا یک منطقه جغرافیایی محدود می‌شود.

نه فقط به این دلیل که چنین عظمت‌های قلمرو معمول یک زبان است بلکه بدان سبب که هر کشور در تاریخ خود نظامی از تجربه‌های مشترک دارد که شاعر می‌گیرد و از آنها در آثاری که به هموطنانش می‌دهد سود می‌جوید. بنابراین، هر چه قدر که سنت شعری امریکای جنوبی و مرکزی غنی باشد به اسپانیا دین بسیار دارد، هر کشوری سنت‌های ملی و ویژه خود را دارد که ناگزیر بر شعرش اثر می‌گذارد و بدان مشخصه‌ای فردی می‌دهد، حال آنکه ورای این مشخصه فضای «دنیای جدید» قرار دارد که از دسترس اسپانیا به دور است اما به مستعمرات پیشین آن تعلق دارد زیرا این مستعمرات در محیط دیگر و اوضاع زندگی متفاوت قرار گرفته‌اند. از سوی دیگر، یک واحد سیاسی یگانه، که ملت‌هایی با زبانهای گوناگون را دربر می‌گیرد. احتمالاً چندین سنت شعری می‌پرورد که هر یک عادات زبانی خود را دنبال می‌کنند و شاید کاملاً از یکدیگر متفاوت باشند. بدین سبب امراتوری کهن اطیش و مجارستان نتوانست شعری پدید آورد که نماینده همه آن قلمرو باشد، اما به جای آن مکتب‌ها و سنت‌های گوناگونی در زبانهای آلمانی، مجار، چک، و شاخه‌های گوناگون اسلاوئی جنوبی، به وجود آورد. اگر شباهت‌هایی میان شعر رمانتیک اطیش‌های آلمانی و چک‌ها وجود داشته باشد، هیچ‌یک وجه اشتراکی با سرودهای قهرمانی صرب‌ها یا حتی با شعر نیرومند و پر احساس مجارها ندارند. آنچه که بیش از هر چیز اهمیت دارد سنت فردی است که شاعر در حیطه آن کار می‌کند. این سنت را به‌طور عمده اوضاع محلی تعیین می‌کند اما در اصل کیفیات ادبی زبان و استفاده‌هایی که نسل‌های پیشین از این کیفیات کرده‌اند آن را حفظ می‌کند و بدان مداوم می‌بخشد.

سنتی شعری که بر چنین خلوطی حرکت

قرن چهاردهم تاکنون حفظ کرده است. و این شعر آنچنان نیست که شاید از ملتی مشکل از سوداگران ماجراجو و رهبران مستعمراتی انتظار داشته باشیم. صمیمی و متزوی است، لطیف و ظریف است. حتی چنانکه باید و شاید، جزیره‌ای نیست. همیشه مترصد است تا از خارج بیاموزد و ابداعات اروپایی را با زبان محلی وفق دهد. حتی عشق جنجالی انگلیسیان به قراردادها دست‌وپاگیر آنها نمی‌شود. در واقع قوانینی بر آن حکومت می‌کنند، که بخشی از سبک تحسین‌انگیز آنهاست. اما این شعر از لحاظ تفاهم و همدلی فوق‌العاده سخی است. اگر کسی که تاریخ انگلستان را مطالعه کرده باشد به شعر انگلیسی رو آورد، مسلماً از آنجده که می‌یابد در شگفت می‌شود و مجبور است اذعان کند که در اینجا چیزی بوده که تصور کلی او را از شخصیت انگلیسی تغییر داده است.

در آتن باستان متناقض‌نمایی دیگری می‌توان دید. شاید آتن را بیش از حد از خلال ادبیاتش بینیم و از نظری که دیگر شهرهای یونان نسبت به آن داشته‌اند غافل بمانیم. آثنی‌ها پر حرارت‌ترین، بیباک‌ترین و ماجراجوترین ملت‌ها بودند. همیشه دست به آزمون‌ها می‌زدند یا می‌کوشیدند اراده‌خوئرا به دیگران تحمیل کنند یا از طریق لشکرکشی‌های پرخرج شهرت جاویدان بیابند، حتی اگر این اعمال به قیمت برانگیختن نفرت عالمی تمام می‌شد. با این همه در شعر منادی میانه‌روی و تعادل بودند و بر اهمیت بسیار آن تکیه می‌کردند. به رغم اشتباهی سیری‌ناپذیرشان به زندگی، ناگهان می‌گفتند که انسان سایه‌ای بیش نیست از رویایی و همه آرزوهایش خاک می‌شود. این تضمین‌ساده‌ای در برابر خشم خدایان بوالهوس نبود، ستایشی

کند بیش از هر سندی از تاریخ ظاهری یک ملت، ماهیت واقعی آن را روشن می‌کند. مطالعه آن، دست‌کم، آنچه را که بطور سطحی می‌دانیم اما کنه آن را در نمی‌یابیم روشن و مؤکد می‌سازد. ظرافت و نظم زندگی فرانسوی در شعر فرانسه به تشخصی تازه می‌رسد، ما بعدالطبیعه گسترده آلمانی در شعر معادلی دارد که تکیه بسیار بر Sehnsucht^۶ می‌کند و اغلب در طلب نوعی Jenseits^۷ است، فردیت ریخته‌دار زبان چینی در شعری ظاهری می‌شود که در برخورد با روابط شخصی ظرافت و دقتی ویژه دارد، سبک و تنوع زندگی اسپانیایی به شعری تحققی می‌بخشد که خصوصیات بارز آن شور و وقار است. شاید شعر در چنین مواردی جز تأکید بر آنچه خود می‌دانیم نکند، اما نحوه نگاه کردن ما را تغییر می‌دهد. آنچه از برون دیده‌ایم ماهیت ذاتی و سرچشمه‌های رفتار خود را آشکار می‌کند، به جای مثالهای انتزاعی نمونه‌های ملموس را می‌بینیم، که با جاذبه زنده خود، خیلی پیش از هر مجموعه از عقاید کلی، مطلب عایدمان می‌کند. بهترین سر نخ برای فهم شخصیت هر ملت در شعر آن ملت نهفته است، زیرا آنچه را که در اثر تجربه فراهم آمده و این شعر در حفظ آن می‌کوشد منعکس می‌سازد.

اهمیت چنین مطالعه‌ای وقتی آشکار می‌شود که شعر ملتی تضادی چشمگیر را با عقاید پیش‌ساخته درباره شخصیت ملی آن پیش آورد. به هیچ وجه نباید چنین عقایدی را به عنوان پیشداوریهای ابلهانه رد کرد، این عقاید معمولاً برداشتی از واقعیات مبتنی هستند. این تناقض، فی‌المثل، بهت‌آور است که انگلستان، سرزمین سوداگران و بیروان سرسخت عقل سلیم، که به عشق به ورزش و عشق به تجارت شهرت دارند، و بدانان ظن بی فرهنگی ذاتی می‌رود، و توجه مفرط به راحتی بی‌چون وچند دارند، سنت شعری مداومی را از

۶ - اشتیاق .

۷ - فراسو .

متعارف به حرمت نظامی نامشخص با یرگناه نبود. بخشی از طبیعت آنتی بود وزمینة لازم را پدید می آورد تا یر آن غرور و بی باکی خود را به نمایش گذارند. علاوه بر آنکه تراژدی آنتی از این جدال با نفس زاده شد و آن را در نمایش شخصیت های ابر انسانی که به سرنوشت های دردناک و سهمناک می رسیدند متجلی کرد، بهترین زمینه را به دست ما داد تا بفهمیم که این مردان در زمان حیات چگونه بودند، چه جریانهای تندی در خونشان می گذشت و چگونه، خواه ناخواه می کوشیدند بر آنها لجام زنند.

اگرچه هر سنت شعری اصولاً ملی است و بیشتر نیروی خود را از این خصلت می گیرد، گاه ممکن است بین المللی شده و در میان ملت ها انجام وظیفه کند. هنر یک کشور گاه به بیرون از مرزها نفوذ می کند و از طریق ترجمه و اقتباس بر هزاران مردمی که شیوة زندگی شان با آن مغایر است تأثیر می گذارد، این مردم آن را جذب می کنند و درمی یابند که شیوة نگریشان نسبت به جهان تغییر کرده زیرا هنر جدید بر چیزی در وجودشان دست انداخته که تاکنون برای خودشان ناشناخته بوده، یا زمینه های تازه و جالبی از حساسیت را به رویشان گشوده است. در آسیا، ایران قرن ها می کرد چنین نفوذی بود، که نه تنها به ملل مسلمان و هندوهای شبه قاره بلکه به کوه نشینان دور دست و شبانان کوچک در گرجستان، ارمنستان و بلخ می رسید.

در اروپا چندین کشور چنین نقشی را داشته اند، تولد دوباره شعر غنائی بیشتر کار پرووانس⁸ بود. شعری سخت تخصصی که در قرن دوازدهم در دربارهای لانک دوک⁹ و اکیتن¹⁰ زاده شد نفوذ خود را بر شمال فرانسه، آلمان، پرتقال، سیسیلی، ایتالیا و انگلستان گسترده. شاعران محلی مضامین و محور پرووانسی را گرفتند و با زبانهای خود سازگار ساختند. اگر چه وحدتی واقعی چه از

لحاظ صنعت و چه از لحاظ روح میان تصنیف های گیوم اکیتنی¹¹ و اشعاری چون «آلیسون»¹² انگلیسی یا «لئونورتا»¹³ پرتغالی یا سرودهای سحرگاهی و سرودهای بهاری هنریش فون مورونگن¹⁴ و والتر فون در فوگل واید¹⁵ وجود دارد به هیچ یک از این موارد ظن تقلید یا اقتباس محض در قالب زبانی محلی نمی رود. در هر مورد، پذیر پرووانسی بر زمینی بارور و تقریباً مستعد فرو افتاد، و سنت های بومی ترانه سرایی به هریک از این مردم آموخته بود که شعر چیست و آنها را برای پذیرش این صورتهای تازه آماده ساخته بود. مکتب های شعری نیروی تازه ای از خارج می گیرند اما در این کار فقط رنگ محلی خود را از دست می دهند.

آنچه پرووانس برای قرون وسطی کرد، ایتالیا برای رنسانس، آلمان و انگلستان برای عصر رمانتیک و فرانسه برای پایان قرن نوزدهم انجام داد. در قرن شانزدهم فرانسه، انگلستان، اسپانیا و پرتقال در جستجوی قالبهای شعری و مضمونهای اصلی برای شعر خود به ایتالیا چشم دوخته بودند، اما وقتی اشعار پر خون و عواطف گوناگون را در شعر هریک از این کشورها می بینیم الگوهای ایتالیایی را فراموش می کنیم. در دوران رمانتیک، ابتدا گوته و سپس بایرون نوع شعری خاص خود را به همه اروپا پراکنندند، تا آنجا که در فرانسه یا روسیه یا اسپانیا کمتر چیزی یافت می شد که بتوان با یکی از آن دو ارتباط داد.

8 - Provence.

9 - Languedoc.

10 - Aquitaine.

11 - Guillaume of Aquitaine.

12 - Alison.

13 - Leonoreta.

14 - Heinrich von Morungen.

15 - Walther von der Vogelweide.

مالهای اول قرن بیستم سمبولیستهای فرانسه ، و
ژرژ مالارمه ، بینش تازه‌ای از شعر ناب را باب
دند که در همدجا به شاعران جوان منتقل گشت
نهم دستاوردهای والای یک نسل شد . در بیشترین
ن موارد ، البته ، اگر مردانی بانو آوری فوق العاده
نکار عمل را به دست نمی گرفتند چنین تغییرات
ستردهای صورت نمی گرفت ، و اگر این مردان
چیزهایی که در اکثر سرزمینهای اروپایی نهفته
بود و با قوت تمام به شیوه‌های تازه بیانی پاسخ
می داد دست نمی انداختند هیچ گاه چنین تأثیر شگرفی
همچا نمی گذاشتند . در چنین موقعیت‌هایی نفوذهای
ملی و اروپایی فراهم آمدند تا نتیجه‌ای چشمگیر
عاید کنند . این امر حکایت از آن دارد که
تقسیم‌بندی کشورها شباهت‌های بزرگ اسباب‌ها را
پنهان می‌سازد و برعهده هنر است که این تقسیمات
را نادیده انگارد و به کشف شباهتها بپردازد . اگر
چه شعر هیچ گاه نمی‌تواند بدان حد از جهانی بودن ،
که موسیقی و نقاشی راست ، برسد ، می‌تواند به
مردمان سرزمین‌های گوناگون آگاهی دهد که
بسیار چیزها باید از یکدیگر بیاموزند زیرا در
اصل همه از یک گل ساخته شده و روحی واحد
در آنها زندگی دمیده است . هر نظام سیاسی که
اصل جهانی بودن هنر را منکر شود و آن را نوعی
بدعت بداند ، سرانجام مسلماً شعر خود را قتل
می‌سازد و بسیار چیزها را که هر نظام حکومتی
معتقول مغنم می‌شمارد از کف می‌دهد .

مطالعه شعر عنصر مهمی در مطالعه تمدن
است ، درست همچنانکه سرودن شعر به خودی خود
نیروی بزرگ تمدن‌ساز است . در چنین مطالعه‌ای
نباید دو صنعت را که شاید چندان پراهمیت به نظر
نرسند اما بی‌بدیل‌اند به چشم کم بنگریم . نخستین
از این دو ، ترجمه است . اگر چه هیچ گاه نمی‌تواند
جانشین مناسبی برای کلمات اصلی باشد ، با این
حال در اکتدن پیش‌ها و عقاید تازه ، در نشان

دادن چگونگی شریک ملت به ملتی دیگر و نثرهایی
که از به کار بستن صنعتی تازه می‌تواند عاید شود ،
تأثیری بارور دارد . در مورد شعر روم باستان
می‌توان گفت که پختگی خود را تقریباً از هنگامی
آغاز کرد که لیویوس آندرونیکوس " اودیسه را
از یونانی به لاتینی ترجمه کرد و نشان داد که
چگونه شعر می‌تواند داستانی پیچیده را در سطحی
گسترده بازگو کند ، برای مردمی که به چیزی
جز ترانه‌های کوتاه در باره اعمال اجدادشان خو
نکرده بودند ، این مکاشفه‌ای واقعی بود و سلسله‌ای
از حماسه‌ها را به دنبال آورد که یکی از افتخارات
ادبیات رومی است . تأثیری که شکسپیر در سرزمین‌های
غیر از موطن خود داشته است کمتر به چشم
می‌آید اما اهمیت فراوان دارد . ترجمه‌های اشعار
او به زبانهای آلمانی و روسی نمونه‌هایی واقعی
از شعر ناستند ، و در نتیجه شکسپیر در آلمان و
روسیه کاملاً جا افتاده است ، حال آنکه در فرانسه
و ایتالیا که ترجمه اشعارش با موفقیت کمتری
قرین بوده ، شهرت و نفوذش به نسبت کمتر است .
قرن‌ها به کاربرد ترجمه‌ها و استفاده‌های بزرگ
از آنها تحقق بخشیده است . فی‌المثل ، بخش عمده
قائمی تازه از تمدن چینی را مردانی پرقریحه
ساخته‌اند که زیبایی و لطافت شعر چینی را در زبان
خود وارد کرده‌اند . صورت آن را تقریباً نمی‌توان
در هیچ یک از زبان‌های چند هجایی از قبیل انگلیسی
و فرانسه بازسازی کرد ، اما درونمایه آن ، که
آشکارا چنین از شعر ما متفاوت ، با این همه چنین
دوستانه و در نهایت چنین آشناست ، به درون تجربه
ما منتقل شده و نه تنها بر شعر ما بلکه بر زندگی
ما تأثیر گذاشته است .

ایزار مهم دیگر گلچین است ، بویژه اگر
واقعا نماینده سنتی ملی از شعر باشد . گلچین وسیله
صحیح را برای مطالعه این سنت در اختیار می‌گذارد ،
زیرا از طریق آن می‌توان درباره تجربه پیچیده

ادبیاتِ امروز ایران

و تا حدی یکسان که در کار ساختن یک ملت مؤثر بوده است نظر پیدا کرد. این سخن به همان اندازه که در مورد سنتی کهن و غنی چون سنت انگلیسی یا ایتالیایی صادق می‌گردد در مورد سنتی نسبتاً جدید چون سنت امریکایی صادق است. در هر دو مورد نگاهی به طومار شعر نشان می‌دهد که آن ملت در طی انقلابهای تاریخ خود چه دیده و حس کرده و چه خصوصیات را پرورش داده است. چنین تصویری از گونه‌گون شدن یک تمدن و واکنش‌های آن نسبت به مسائل تازه نمی‌تواند کنجکاوای ما را تحریک نکند و توجهمان را مشغول ندارد. از این رهگذر هم از نمایشی تاریخی لذت برده‌ایم هم فعل‌هایی از تجربه‌ای معنوی را مرور کرده‌ایم که رنگ خاص خود دارد، با این همه با بیشتر آنچه در خود می‌شناسیم پیوسته است. پس در مورد کشوری چون مکزیک، که برای اکثر اروپائیان و حتی مردمان امریکای شمالی سرزمینی ناآشناست، می‌بینیم که چگونه در آن سرزمین، در دنیای جدید، فرهنگی درخشان و متنوع رشد یافته که در واقع هم مکزیک و هم آمریکای مرکزی است و همچنین با فرهنگ ما خویشاوندی دارد. این فرهنگ درست به این دلیل که از برخی جهات با فرهنگ ما تفاوت دارد، توجه ما را به خود جلب می‌کند و در عین حال واداران می‌کند که با دیدی تازه به سنت خودمان نگاه کنیم. هر کس معتقد باشد که باید هنر زندگی را تا حد امکان زنده و تازه نگاه داشت، و برای این منظور شعر وسیله‌ای بی‌همتاست، این دید تازه را می‌طلبد.

16 - Livius Andronicus.

* مقاله حاضر مقدمه‌ای است که استاد انگلیسی C. M. Bowra بر کتاب Mexican Poetry نوشته است. این کتاب برگزیده‌ای از شعر مکزیک است که اکتاویو باز آن را فراهم آورده و ساموئل بکت آن را به انگلیسی ترجمه کرده است.



فرهنگ و زندگی - صفحه ۳۱۱
مجموعه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی